

از ادعای مراجعه به مردم و خروج از قدرت

تا مراجعه به رهبری و ارکان نظام!

تقی روزه

پس از بحران ناشی از عملیاتی کردن نظارت استصوابی عام و مطلقه در انتخابات استان گلستان، اجرای محکومیت دادفر یکی از نمایندگان فعال مجلس نیز منجر به بروز یک بحران حاد حکومتی گردید. بحرانی که به نوبه خود کل سرنوشت اصلاح طلبان دولتی را در معرض چالش بزرگی قرار داده است. بی جهت نیست که در واکنش‌های مربوط به این بحران، به جای راه‌حل‌های موضعی، پای گزینه‌هایی چون خروج از قدرت و یا رفراندوم و یا مراجعه به ارکان نظام و غیره به میان می‌آید. جنبه عملیاتی دادن به نظارت استصوابی و پرونده‌های فراهم آمده توسط ستاد ویژه قوه قضائیه علیه نمایندگان، از آن نوع اقداماتی نیستند که تنها ارزش تاکتیکی و موقتی داشته باشند. برعکس، از آن گونه اقداماتی به شمار می‌روند که از نزاع‌های بی‌شمار موردی فراتر رفته و بیان‌گر عملیاتی کردن یک سیاست عمومی و راهبردی می‌باشند که کل موجودیت اصلاح طلبان را - با فشار دادن گلولی آن‌ها - به چالش طلبیده است. از همین رو رو نگاهی فراتر از ارزیاب‌های مقطعی را می‌طلبد

نگاهی به مسیر طی شده، از بازداشت کرباسچی تا بازداشت نمایندگان فعال و کلیدی طیف اصلاح طلبان در مقطع کنونی، نشان می‌دهد که اولی با بهره‌گیری از فشار پائین و چانه زنی در بالا، موجب اعمال فشار سنگینی بر جناح تمامیت‌گرا گردید و حتی در مقطعی منجر به عقب‌نشینی‌های ولوموقت آن گردید. اما احضار و خطر بازداشت نمایندگان و وزراء کنونی، از برکت بهره‌گیری از شعار استراتژی "آرامش فعال" و مذاکره در بالا، با کم‌ترین هزینه برای جناح حاکم مواجه بوده است. نگاهی به این مسیری طی شده هم‌چنین واقعیت خلع سلاح شدن تدریجی اصلاح طلبان را به نمایش می‌گذارد. اگر این منطق ساده و اولیه مکانیک نیروها را بپذیریم که دامنه و نوع هرکنش و واکنشی مشروط به عمل‌کرد دیگری بوده و هیچ‌کنش و واکنشی درانتراع و قائم به خود - بدون درنظر گرفتن نوع و میزان نیروئی که وارد میدان می‌شود - صورت نمی‌گیرد، در آن صورت به نقش و سهم واقعی تلاش‌هایی چون مراجعه به رهبری و نهادهای انتصابی، در برابر گزینه مراجعه به پائین و به داوری طلبیدن پائینی‌ها، پی خواهیم برد. همین مسیری طی شده نشان می‌دهد که به داوری فراخواندن نهاد های انتصابی، هم‌چون مجمع تشخیص مصلحت و یا رهبری، که خود سر منشاء اصلی تهاجم به ارگان‌های موسوم به انتخاباتی به شمار می‌روند، چیزی جز با پای خویش به مذبح رفتن نبوده و نیست. با این همه علیرغم رقت‌بار بودنش، سرنوشت اصلاح طلبان دولتی - به دلیل میل ترکیبی‌شان با نظام حاکم - با همین مذبح رفتن‌ها گره خورده است. تصمیم نشست اضطراری اخیر مجلس مبنی برمتوسل شدن به ارکان نظام و روی آوردن به رهبری، آن‌هم اندکی پس از آن مراجعه خفت‌بار به تشخیص مصلحت نظام، حکایت‌گر همین سرنوشت گریز ناپذیر است. و البته باید اضافه کرد که جناح تمامیت‌گرا نیز با وقوف کامل به ظرفیت واقعی حریف و از طریق تفکیک بلوف‌ها و تهدیدهای توخالی آن‌ها از اقدامات واقعی (که مراجعه به سوی خود آنان به عنوان داور و ملجأ نهائی، سرفصل اصلی آن را تشکیل می‌دهد)، هشیارانه سود می‌گیرد. چنان‌که تهدیدات توخالی چون رفراندوم و خروج از قدرت را بلوف و عشوه‌گری سیاسی نامیده و کوچک‌ترین وقعی باین گونه تهدیدات توخالی نمی‌نهد.

خامنه‌ای در سخنان دیروز خود که سران اصلاح طلب برای حل بحران حاد کنونی نزدش شتافته بودند، تمامی این مناقشات را تظاهر به مناقشه و امر غیر واقعی خواند و درعوض تهدید کرد که اگر عده‌ای مانع وفاق خودی‌ها شوند، علاج خواهد کرد. و البته در مجلس نام‌برده، کسی هم به روی مبارک نیاورد که این به اصطلاح

تهدید به علاج مدت هاست که از تهدید گذشته و جنبه عملیاتی پیدا کرده است و به داوری فراخواندن وی توسط اصلاح طلبان نیز برای نجات از گریبان همین "علاج" است. در برابر تهدیدات خامنه‌ای، خاتمی درسرخنان خویش، بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به مقوله‌های مربوط به توسعه سیاسی، به دستاوردهای اقتصادی دولت خود پرداخت. و البته بدیهی بود که این مراجعه به رهبری باعث آن نیز نشد تا مدیر کل دادگستری تهران، در تازه‌ترین اظهارنظرهای خود، گستاخ‌تر از هر زمانی و به شیوه امپراطوران قرون وسطا، از بستن ۵۰ نشریه به عنوان بزرگ‌ترین افتخار نظام یاد نکرده و از بسیجیان و نیروهای انتظامی نخواهد که با برخورد از موضع قدرت، عظمت و اقتدار نظام را به نمایش بگذارند.

اگر این درست است که در ایجاد وضعیت کنونی یعنی بازگشت به نقطه صفر و انسداد کامل سیاسی، نقش مخرب استراتژی آرامش فعال، بیش از هر عامل دیگری، از طریق به هدر دادن نیروهای آزاد شده، بارزتر است، و اگر بررسی مسیری شده نشان می‌دهد که رویکرد اصلی اصلاح طلبان برای دفع تهاجم نهادهای انتصابی مراجعه بخود این نهادها و در نتیجه افزودن برضخامت طناب دار بوده است، و در این رهگذر، تمامی ادعاهای دیگر آنها، نظیر دامن زدن به تشکل‌های مستقل مدنی، ویا همه پرسوی و تهدید به خروج از قدرت (آن‌هم از موضع انفعالی و نه اعتراضی)، بلوف‌های سیاسی بوده‌اند که خاصیتی جز خراب کردن و لوٹ نمودن این گونه شعارها و تشویق به پیش‌روی توسط حریفی که دست آن‌ها را خوانده است، نداشته است، و بالاخره اگر این واقعیت دارد که اصلاح طلبان، اکنون کوس بن بستشان به گوش فلک رسیده، تاجائی که خاتمی هم می‌گوید نمی‌داند که چه باید بکند و حتی بنظر می‌رسد که در شرایط کنونی جرئت استعفا را که زمانی در کشاکش دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری مطرح ساخته بود، از دست داده باشد، پس مهم‌ترین و مبرم‌ترین نیاز و مساله کنونی را باید تلاش برای به میدان آمدن نیروهای اجتماعی-سیاسی دانست که مبارزه مستقیم برای سرنگونی رژیم را نمایندگی می‌کنند. دوران اصلاحات و اصلاح طلبی دیری است که سپری شده است و اصرار برآن جز ایفای نقش سپر پیش‌روی برای جناح تمامیت خواه و تبدیل فرصت‌ها به تهدیدها، حاصل دیگری ندارد. تجربه عینی که هم اکنون در همسایگی ما جریان دارد، نشان می‌دهد که سرنگونی یک حکومت استبداد مذهبی تاریک اندیش و قرون وسطایی، حتی در جامعه‌ی قبیله‌ای چون افغانستان و علی‌رغم همه پدیده‌های ناخوشایند ناشی از مداخلات بیگانگان و نقش آفرینی سایر نیروهای ارتجاعی، تاچه حد در آزاد کردن نیروهای بالنده و پیش‌رو موثر است.